

# جورج کنراد: ترافیک رنج

بی‌جهت ناساز باشند. «کارگر موردی» در بوداپست کمونیست کارش را انجام می‌دهد، اما فقط در مقابل فقدان مواد مخدر، به نظمی‌آید که بسیار شبیه منهن سرمایه‌دار است.

راوی تهمت نمی‌زند و ملامتی هم نمی‌کند. او با اندوهی بی‌طرفانه، به شیوه معانی بیان سخن می‌گوید. آزرده نیست: چه کسی می‌تواند این ارباب رجوع داغان شده را در راه شورش تصور بکند؟ او احساساتی نیست: چه کسی می‌تواند آنها را همچون سرمشقی از معصومیت یا به طور اخلاقی ستایش‌انگیز تصور کند؟ آنها بوی گند و فریب می‌دهند، دروغ می‌گویند؛ درست شبیه آدمهای موفق. در بافته‌های بی‌پایان رنجهای خودشان فرومی‌روند. کارگر موردی شوکه شده است، گرفتار آمده است، کورمال کورمال او را کشانده‌اند، و به واسطه نیازهایش بدنام شده است. او باید همه چیز را مشق کند، چون او «حامل باری بدون ظاهر فریبنده است، به ویژه از نوع دردآور آن».

کارگر موردی همچون زنجیری از تذهیبها رسم شده است؛ انگار کاملاً راوی پرونده‌هایش را تورق کرده و بر موردی روشن و تأسف‌آور درنگ کرده است. پیرمردی هست «بر صندلی نشسته و از پنجره به بیرون بوسه می‌فرستد»؛ و اشتباهی به جای نمایشگری متعارف دستگیر می‌شود. بنا به سفارش کارگر موردی آزاد می‌شود و روز بعد بچه‌ای را که از خانه گریخته بود، خفه می‌کند. بیوه زن آسمی هم هست که شب به سختی نفس می‌کشد، اما هرگز آن طور که باید و شاید نبوده است؛ چون با «پسرش که عقب‌افتاده ذهنی است ... در تاریکی اتاق» سرمی‌کند که برای سرگرمی، مدام بر طبلش می‌کوبد. زوج پیری هم هستند: «هر دو نفرشان دندان عاریه‌ای دارند و وقتی شب دندانهایشان را در لیوان آب نه‌نشین می‌کنند، نوک زبانی به همدیگر پرخاش می‌کنند. «در آپارتمان مشتری دیگری هم هست: «تور سیاه سینه‌بندی به پنجره‌اش بسته شده و آویزان است، و در گوشه‌ای دو راکت تینیس بی‌سیم است، روی قفسه چلیک الکل، جدول ساعات مصور، چند بلیت بخت‌آزمایی کهنه که نوار لاستیکی به دور آن بسته شده است، و ظرف پنیری که دو موش سفید در آن است.» دو راهرو هم هست: «بطریهای نشسته شیر... پوتینهای پاره» و همه جا «بوی فقر آن ستاره زرد»

کارگر موردی عناصر داستانی سنتی (مانند حکایت و شخصیت‌پردازی) را نسبتاً کم عرضه می‌کند. پیرنگ جورواجوری دارد، با روایتگری که با بجه شش ساله ابلهی که

خاموشان در پایسترین لایه جامعه به سرمی‌برند. آنها درهم شکسته و آشفته، بیکار و فرودست هستند. همه آدمهای بی‌باوری که صلحی جداگانه را با واقعیت امضا کرده‌اند و اینک صلاح می‌دانند که با مقررات و حرفه‌ها و مسئولیتها مواجه نباشند، سلسله مراتب طبقاتی پامالشان می‌کند. اما آنها جزئی از آن را تشکیل نمی‌دهند. آنان تبه‌شدگان زندگی نوین‌اند، و به همین منوال ادامه دارند، و گاهی وقتها به وسیله واسطه‌های رسمی که ما آنها را کارگران اجتماعی می‌نامیم، فرومی‌مانند.

ادبیات نو به آنها نه به عنوان «موردها»، بلکه چون «زبان بسته‌ها» نگاه می‌کند. آنها مانند لوده‌های تراژیک در کارهای دامستایوسکی ظاهر می‌شوند. با صدای خنده‌های گوشخراشان در آثار سلین<sup>۱</sup> و بی‌تناسب در «دوشیزه قلبهای تنها» اثر ناتانیل وست<sup>۲</sup>، و در «آخرین عزیمت به بروکلین» اثر هیوبرت سلبی در ماندگان زندگی‌اند. ولی هرگز، تا آنجا که من می‌دانم آنها چنین واضح و دلخراش آن طور که در کتاب کارگر موردی<sup>۳</sup> آمده است، به بیان درنیامده‌اند؛ در اثری که رمانی برجسته از نویسنده جدید مجارستانی است. با همین کتاب، جورج کنراد<sup>۴</sup>، که خودش کارگری اجتماعی در بوداپست است، در صف جلو ادبیات اروپایی معاصر گام برمی‌دارد.

چون این کتاب بدیع است، انسان می‌کوشد به رگه‌های شباهتهایی دست یابد. آیا فضای غارتگری خشک اداری و خیابانهای بی‌احساس، طنین کمرنگی از کاژاک است؟ تفریحات غریب ناقص‌الخلقه‌ها، احتمالاً شبیه کارهای گراس<sup>۵</sup> نیستند؟ تثبیت تهاجم حواس، یادآور آثار اسمالت<sup>۶</sup> نیستند؟ چنین شباهتهایی تنها در یک جا محو می‌شوند: در زبان خاص کنراد که با آن سخن می‌گوید.

او مانند یک کارگر موردی صحبت می‌کند، اداره‌ای کاملاً محبوب و شایسته که کارش این است که اعتراضها و موقعیتها و افشاسازی ارباب رجوعش را ضبط کند و بعد آنها را به خانه‌هایی یا اداره‌ای دیگر بفرستد یا به خیابان برگرداند. مردی با مروت، که همچون پلیسی است که «ترافیک رنج» را نظام می‌دهد. چه کسی می‌تواند از عهده گردانی ناهماهنگ برآید؟ هنگ قربانیها؟

«پرسشهایم مرا به یاد جراحی می‌اندازد که شکاف را بخیه می‌کند بی‌آنکه غده را بردارد.»

بعضی چیزها در سرشت اشیا جا داده شده است که اساساً هولناک است، نه آن اندازه شیطانی در مفهوم یا مقصود، که





## ایروینگ هاو ترجمه پرویز حسینی

هولناک بودنش، هنوز اساس روزهای ماست. مواد این کتاب از نوعی است که در سالهای اخیر، اغلب اسباب ویژه فیلمهای مستند شده‌اند، و حتی به ما گفته شده است که کلمات چاپی غیر متداول از نظر سرزندگی با فیلم برابری نمی‌کند. اما «کارگر موردی» نشان می‌دهد به کسی که در این باره تردیدی دارد، که آن زبان، بزرگترین قدرت انسانی باقی می‌ماند.  
پانوش:

- |                          |                              |
|--------------------------|------------------------------|
| 1. Celine                | 7. George Konrad             |
| 2. Miss Honelyhearts     | 8. Claustrophobic            |
| 3. Nathanael West        | 9. Grass                     |
| 4. Last Exit to Brooklyn | 10. Smollett                 |
| 5. Hubert Selby          | 11. The Traffic of Suffering |
| 6. The Case Worker       | 12. Lionel Trilling          |

پدر و مادرش خودکشی کرده‌اند، گرفتار می‌شود. کارگر موردی کارش و خانواده‌اش را رها می‌کند و همراه بچه به داخل اتاقی پو گرفته می‌رود، او را تمیز می‌کند، غذا می‌دهد، و با او بازی می‌کند. «این بچه» که به زحمت قادر است خواسته‌هایش را ابراز بکند و بوی ادرار می‌دهد، «تقدیر من شده است؟»

کارگر موردی در جستجوی چه چیزی است؟ نه با مظلوم وحدت دارد، و نه پاسخی می‌دهد که از لحاظ اجتماعی قابل تعریف باشد. او به وسیله اعتقاد کامل به شایستگی مبادله در میان آدمها، متشبث شده است.

من در جستجوی جفتم هستم، و همیشه مطمئنم آن کس را که برگزیده‌ام، برادرم را، آن کسی است که به سوی من پیش خواهد آمد.

این طلب برای شرایط اساسی زندگی، شکست می‌خورد، آن گونه که باید، و در پایان او باز یک کارگر موردی است، تقریباً اصلاح شده و نظم گرفته از «ترافیک رنج».

کتاب قوی است و قدرتش را از استعداد کنراد در عکسبرداری فوری کسب می‌کند؛ گویی با دوربینی با عدسیهای بیش از اندازه متمرکز گرفته شده است. نثر تجسمی از یک بند به بند دیگر منتقل می‌شود، بی هیچ چشمداشت رضایتی یا فراهم کردن تعلیق. و با این حال نیازمند شرکت در سفر محتمل جستجوی ذهنی است تا به زوایای آن دست بیابد.

در این نوع داستان، خسارتهایی وجود دارد، و موفقترین رمان هم در تصریح این نکته کمک می‌کند. شدت، نثری به شیوه عکسبرداری فوری، و انتقال هنرمندانه نمی‌تواند تجربه راوی صبری را به ما ارائه بدهد که لایونل ترلینگ آن را این گونه توصیف کرده است:

افسون‌شدگی، لحظه به لحظه خویشتن را از یاد بردن، مربوط به تقدیر انسانی که خودش نیست، بلکه کسی دیگر که به واسطه طلسمی طراحی شده، شکل یافته است، و سلوک او و تقدیرش بر بردباری شخص خواننده بنا شده است.

نه، با خواندن «کارگر موردی» افسون‌شده نمی‌مانیم، نسبت به خودمان فراموشکار نمی‌شویم. از آنجا که مؤلف در تلاش تأثیرات دیگر است، تأثیرات نوعی ضربت استدلالی، و تقریباً چاپلوسی فروتنانه‌ای در برابر احتمالات بی‌نهایت هستی. اما آنچه رمان را از ضربت محض نجات می‌دهد، این است که کنراد به طور شدیدی که به مفهوم اخلاقی تجربه دیگران اعتماد دارد، و به تفصیل از الزام جهانی می‌نویسد که صرفنظر از

